

سبک زندگی

ده روز مهر گردون، افسانه است و افسون / نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

معنی : مدت کوتاه دنیا یا مانند افسانه و تخیل است و یا مانند سحر و جادو ، خوبی کردن در حق دوستان را غنیمت بشمار ای دوست من

راه نیک بختی

زین گفته ، سعادت تو جویم / پس یاد بگیر هرچه گویم
می باش به عمر خود سحر خیز / وز خواب سحرگهان پرهیز
با مادر خویش ، مهربان باش / آماده خدمتش به جان باش
با چشم ادب نگر پدر را / از گفته او مپیچ سر را
چون این دو شوند از تو خرسند / خرسند شود ز تو خداوند
چون با ادب و تمیز باشی / پیش همه کس عزیز باشی
می کوش که هرچه گوید استاد / گیری همه را به چابکی یاد
زنهار! مگو سخن به جز راست / هرچند تو را در آن ضررهاست
هر شب که رویی به جامه خواب / کن نیک تأمل اندرین باب
کان روز به علم تو چه افزود / وز کرده خود چه برده ای سود
روزی که در آن نکرده ای کار / آن روز ز عمر خویش شمار

معنی :

بیت اول : از این سخنان خوشبختی تو را جستجو می کنم ، پس آنچه را که می گویم یاد بگیر و به خاطر بسپار

بیت دوم : در مدت طول عمر خود همیشه صبح زود از خواب بیدار شو ، و از خواب سحری و صبح زود دوری کن

بیت سوم : با مادر خودت مهربان باش ، و با و با جان و دل همیشه آماده خدمت کردن به او باش
بیت چهارم : با ادب و احترام به پدرت نگاه کن ، و به او احترام بگذار و از سخنان و دستوراتش سرپیچی نکن

بیت پنجم : اگر پدر و مادر از تو راضی باشند ، خداوند از تو راضی است

بیت ششم : اگر با ادب (دارای فضایل اخلاقی) باشی و تمیز و مرتب کارهایت را انجام دهی ، نزد همه افراد دوست داشتنی و عزیز هستی

بیت هفتم : تلاش کن که هرچه استادت می گوید ، همه آنها را با زرنگی و زیرکی یاد بگیری

بیت هشتم : آگاه باش که سخنی غیر از راست نگویی (دروغ نگویی) ، هرچند در این راستگویی برای تو ضررهایی وجود داشته باشد

بیت نهم : هر شب که به رختخواب می روی ، درباره این موضوع خوب فکر کن

بیت دهم : که در آن روز به علم تو چه چیزی اضافه شده است ، و از آنچه که انجام داده ای چه سود و فایده ای برده ای

بیت یازدهم : روزی که در آن کار مفید انجام نداده ای آن روز را در شمار عمر خود حساب نکن و آن را از دست داده ای

آزادگی

خارکش پیری با دلُق درشت / پشتِ‌ای خاک همی برد به
لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت / هر قدم دانه شکری می‌کاش
کای فرازنده این چرخ بلند / وی نوازنده دل‌های نژند
کنم از جیب نظر تا دامن / چه عزیزی که نکردی با من
دَرِ دولت به رخم بگشادی / تاج عزت به سرم بنهادی
حد من نیست ثنایت گفتن / گوهر شکر عطایت سفتن
نوجوانی به جوانی مغرور / رخس پندار همی راند ز دور
آمد آن شکرگزاریش به گوش / گفت کای پیر خرفت گشته، خموش!
خار بر پشت، زنی زین سان گام / دولّت چیست؟! عزیزیت کدام؟!
عزت از خواری نشناخته‌ای / عمر در خارکشی باخته‌ای
پیر گفتا که چه عزت زین به؟ / که نی ام بر در تو بالین نه
کای فلان، چاشت بده یا شامم / نان و آبی که خورم و آشامم
شکر گویم که مرا خوار نساخت / به خسی چون تو گرفتار نساخت!
داد با این همه افتادگی ام / عزّ آزادی و آزادگی ام

معنی :

بیت اول : پیرمرد خارکشی در حالی که لباس پشمین و زبری به تن داشت ، انبوهی خار به پشت خود حمل می کرد

بیت دوم : در حالی که می لنگید قدم برمی داشت ، و با هر قدم خود یک دانه شکر را می کاشت (یعنی شکرگزاری می کرد)

بیت سوم : که ای برپا کننده این آسمان بلند ، و ای نوازش کننده دل های غمگین

بیت چهارم : از سر تا پا که به خود نگاه می کنم از (یقه تا پایین لباس) ، می بینم که چقدر عزت و سرافرازی به من داده ای

بیت پنجم : در خوشبختی را به روی من باز کردی ، تاج عزت و سرافرازی را بر روی سر من گذاشتی

بیت ششم : سپاس و ستایش گفتن تو آنطور که لازم است در اندازه من نیست (یعنی من نمی توانم آنطور که شایسته است تو را ستایش کنم) ، شکرگزاری مانند سوراخ کردن سنگ قیمتی بسیار دقیق و سخت می باشد

بیت هفتم : نوجوانی در حالی که به جوانی خود مغرور بود ، اسب وهم و گمان خود را از دور به سوی پیرمرد راند

بیت هشتم : شکرگزاری پیرمرد به گوش او رسید ، گفت ای پیر نادان و کم عقل ساکت شو
بیت نهم : خار بر پشت خود حمل می کنی و این گونه قدم برمی داری ، خوشبختی و اقبال تو کدام است ؟ (عزیز بودن تو چیست؟)

بیت دهم : تو سرافرازی را از پستی تشخیص نمی دهی ، عمر خود را در حمل بار (یا در حمل خوار) از دست داده ای

بیت یازدهم : پیر گفت که چه سرافرازی از این بهتر است ، که به در خانه تو نمی آیم و محتاج تو نیستیم

بیت دوازدهم : که ای فلانی به من صبحانه بده یا شام بده ، نان و آبی که بخورم و بیاشامم

بیت سیزدهم : خداوند را شکر می کنم که مرا ذلیل نکرد ، و به خس و خاشاک و شخص پست و فرومایه ای چون تو محتاج نکرد

بیت چهاردهم : با این همه افتادگی و ناتوانی که دارم ، به من عزت و سرافرازی و جوانمردی داد